بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

06/11/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - روایات دال بر برائت شرعیه - حدیث حجب

**ادله برائت (حدیث حجب)**

در مورد حدیث حجب صحبت می کردیم. عرض کردیم که چهار مرحله در مورد این حدیث باید صحبت کرد. مرحله اول در مورد متن حدیث. عرض کردیم سه متن در مورد این حدیث وارد شده است یک متن کافی یک متن توحید و یک متن تحف العقول. متن تحف العقول خب چندان قابل اعتماد نیست خب خیلی مهم نیست اینجا. در مورد مرحوم کافی و متن توحید بود. متن توحید ما حجب الله عن العباد هست متن توحید ما حجب الله علمه عن العباد هست. خب حالا این دو تا متن کدام بر دیگری ترجیح دارد؟ ما در جلسه قبل دو نکته اینجا به طور کلی در موردش صحبت کردیم. یکی اینکه مرحوم شیخ صدوق این روایت را از کافی گرفته است. نکته دوم اینکه ما برای اینکه این قاعده ای که اصل عدم زیاده، اصلی ندارد بلکه باید نکات دیگری که در تحریفات تأثیر دارد آن نکات را مدنظر داشت. خب عرض کردیم که در تحریفات یکی از عوامل تحریف، که باعث اضافه می شود بحث تداعی معانی است، بحث ترجمه کردن یک متن در ذهن ناسخ است. اینها می توانند احیانا باعث تبدیل واژه متن به یک واژه دیگر یا اضافه شدن عبارتی به واژه متن بشود. خب این چکیده عرایض جلسه قبل ما بود. حالا می خواهیم اینجا نتیجه گیری از اینجا ها بکنیم. اینجا به نظر می رسد که متن کافی مرجح باشد. از چند جهت. یک جهت این است که متن توحید که گفتیم از کافی گرفته شده است. نسخ کافی تا آنجایی که، یادم رفت یک بار دیگر مراجعه کنم به چاپ دار الحدیث. آن جوری که قبلا یادم هست کل نسخی که در دار الحدیث گزارش می دهد متفق هستند بر اینکه علمه ند ارند. علمه فقط در توحید وارد شده است. این یک نکته که ترجیح متن کافی بر متن توحید است. یعنی فوقش این هست که...

سوال: .. در توحید اینطوری هست؟

پاسخ: نه از نسخ خطی گزارشی ندارم در ذهنم همین بود خواستم دوباره مراجعه کنم.

این یک نکته که نسخ خطی کافی همه متفق هستند و اینجا فوقش ما از عبارت توحید کشف کنیم که یک نسخه ای از کافی در اختیار شیخ صدوق بوده که علمه داشته است. و ایشان بر اساس آن نسخه علمه را اضافه کرده است و البته احتمال هم هست خود شیخ صدوق همان اشتباهی که بر ناسخین ممکن است رخ دهد بر خود شیخ صدوق هنگام نقل این روایت رخ داده باشد. اما اینکه در اعتقادات صدوق هم ما حجب الله علمه را دارد، اعتقادات ظاهرا بعد از توحید نوشته شده است و ناظر به توحید هست. ساختارش این مطلب را می رساند. در آخر اعتقادات هم به توحید ارجاع داده است. می گوید این موضوع را من در کتاب توحید نوشته ام و اینها. بنابراین اعتقادات صدوق متن جدیدی نیست و همان متن توحید است و بنابراین اولا نسخ خطی کافی همه متفق هستند بر اینکه علمه ندارد. این یک نکته.

نکته دوم اینکه اساسا ببینیم عواملی که باعث می شود که آنجا تحریف رخ دهد این عوامل، با وقوع نقص در عبارت سازگارتر هست یا با وقوع زیاده؟ که نسخ رخ داده باشد علمه وجود داشته باشد به این است که غفلت کرده باشد و علمه را ننوشته باشد. این غفلت خیلی غفلت طبیعی ای نیست و چه نکته ای دارد که راوی مثلا علمه را فراموش کند یا بنویسد یک چیز خاصی می خواهد که غفلت کند از نوشتن این عبارت. اما زیاده اش یک نکته کاملا طبیعی دارد و آن این است که ما حجب الله عن العباد تعبیری است که دو گونه معنا می شود کرد. یکی ما منع الله عن العباد، و یکی ما سطر الله عن العباد که به این معنا. البته ما سطر الله عن العباد نه اینکه حجب به معنای سطر است. حجب به معنای منع است. ولی گاهی اوقات خود شیئ منع می شود و گاهی اوقات علم شیء. یعنی آن چیزی که انسان از علم آن ممنوع است کأنه از خود آن ممنوع است. یک نوع در واقع تجوزی تعبیر کنید یک مجاز عقلی تعبیر کنید تقدیر تعبیر کنید هر چیزی تعبیر کنید به نظر می رسد آن جایی هم که حجب به معنای سطر هست به همان اعتبار معنای منع است. علی ای تقدیر غرضم این هست که عبارت ما حجب الله عن العباد خیلی عبارت روشنی نیست که مفادش چیست. این عبارت هایی که روشن نیستند، به طور طبیعی در ذهن خواننده ترجمه می شوند برای فهم. عبارت هایی که سر راست هست مستقیم فهمیده می شود. عبارت هایی که یک اندماجی در آن وجود دارد ولو اندماج به خاطر اینکه تعبیری که در زمان های قدیم بوده است به یک

شکل بوده است و بعدا آن تعبیر یک مقداری نامأنوس شده است. اینجور چیزهارا به طور طبیعی شخصی که می خواهد آنها را ببیند در ذهن خودش ترجمه می کند و بعد می فهمد. ببینید بعضی واژه ها هست مثلا در مقابل دنیا، ما واژه آخرت داریم. الآن بیشتر در مقابل دنیا آخرت به کار برده می شود ولی در آیات قرآنی در مقابل دنیا گاهی اوقات آخرت به کار می برد و گاهی اوقات اولی به کار می برد. معذرت می خواهم در مقابل آخرت گاهی اوقات دنیا به کار می رود و گاهی اوقات اولی به کار می رود در آیات قرانی. ولی ما در مقابل آخرت فقط دنیا را به کار می بریم. اولی تعبیر نامأنوس است و در روایات هم اولی اگر به معنای دنیا به کار رود به تبع آیات قرآنی است. و الا خود اولی به این معنا دیگر تعبیر تعبیر نامأنوسی است. اینجا کلمه اولی را خیلی وقت ها اشخاص که می بینند این اولی را در ذهن خودشان ترجمه می کنند. و این ترجمه گاهی اوقات منشأ می شود که آن کلمه اضافه بشود، کلمه تفسیریه، یا تبدیل بشود این کلمه اصلی به کلمه تبدیل شده. در زیارت جامع کبیره، شما یک تعبیری دارد و حجج الله علی اهل الدنیا و الاخره و الاولی، آن تعبیر را اگر، حجج الله فعلش الاولی اگر بزنید در این برنامه،

**وَ حُجَجِ اللَّهِ عَلَی أَهْلِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَی**

این جا خب اینکه علی اهل الدنیا و الاخره و الاولی، این دنیا و آخرت و اولی چیست؟ این خب در ذهن انسان می ماند. من این را به حاج آقا عرض کردم که دنیا و آخرت و اولی چیست؟ ایشان فرمودند که باید دنیایش زائد باشد و می فرمودند که، البته ایشان اینجوری چیز می کردند می گفتندکه کلمه اولی تفسیر شده است به دنیا. این عبارت تفسیریه در حاشیه نوشته شده است و بعد حاشیه داخل متن شده است و این مطلب اضافه شده است و اینها. البته یک جور دیگری من می خواهم بگویم و آن هم اینکه در ذهن نویسنده، حجج دنیا علی اهل الاخره و الاولی را که چیز می کرده است آخره اولی را می خواند کلمه اولی را در ذهن خودش ترجمه می کند به دنیا. آن ترجمه شده روی ورق می آید. اول ترجمه شده روی ورق می آید و بعد عبارتی که در ذهنش آورده است. یک نکته اینکه این را حاج آقا می فرمودند و بعد نگاه کردم دیدم در این اخبار رضا دنیا ندارد. حجج الله علی الاخره و الاولی. اینها علت اضافه شدنشان هم می تواند به دلیل ترجمه اولی به دنیا باشد حالا یا

حاشیه ای بوده است که داخل متن شده است یا در ذهن ناسخ ترجمه شده و عبارت ترجمه شده به متن سرایت کرده است یا بحث تداعی معانی. آن تداعی معانی هم که عرض کردم اینجا دقیقا می آید. کلمه اخرت به دنیا تداعی معانی می کند. کلمه آخرت را که بنده خدا می شنود در ذهنش کلمه دنیا تداعی می کند. این کلمه ای که توسط تداعی معانی به ذهن خطور میکند آن به عبارت اضافه می شود.

سوال: اول باید بیاید؟..

پاسخ: نه گاهی اوقات، دنیا و اخرت است دیگر. یعنی خیلی وقت ها دنیا اول از اخرت ذکر می شود. حالا آن تقدیم و تأخیرش خیلی مهم نیست این می تواند تقدیم و تأخیر یعنی فرض کنید کلمه آخرت را که آدم می شنود در ذهنش کلمه دنیا تداعی می کند. این کلمه تداعی شده را که در ذهن تداعی کرده است ابتدا می نویسد و آن کلمه ای که به وسیله دیدن عبارت در ذهنش جاگیر شده است بعدا می نویسد. مانعی ندارد که این چیزهای تداعی شده زودتر از او نوشته شود.

سوال: با اصل عبارت که .....

پاسخ: من حالا نمی دانم این آیا همچین چیزی داریم یا خیر.

حالا این نکته را داشته باشید. حالا بیاییم اینجا. اینجاکلمه ما حجب الله به دلیل نامأنوس بودن به طور طبیعی در ذهن شخصی که این عبارت را می بیند ترجمه می شود. ترجمه می شود که مراد از حجب، حجب العلم است. و این ترجمه ای که می شود این ترجمه به لفظ می آید. اما برعکس ما حجب الله علمه اگر باشد، حجب الله علمه معنایش واضح است و نیازی به ترجمه ندارد. عبارت های نامأنوس ترجمه می شوند و نه عبارت های مأنوس. فرض کنید که در مورد امام صادق خب تعبیر مأنوس ابی عبدالله الصادق و این تعبیرات هست. یک جا در مورد امام صادق تعبیر شده است ابی اسحاق. توی رجال کشی در ذیل عنوان ابراهیم بن عبدالحمید وارد شده است و در همان رجال کشی هم هست که ابراهیم بن عبدالحمید در مورد امام صادق ابی اسحاق تعبیر می کرده است. خب حالا انسان ابی اسحاق را که ببیند، از ابی اسحاق را بدون ترجمه نمی گذرد. ابی اسحاق را در ذهن خودش ترجمه

می کند که مراد امام صادق است و بعد می فهمد. به دلیل نامأنوس بودن. ولی ابی عبدالله را که دیگر ترجمه نمی کند. آن تعبیرات نامأنوس هستند که ترجمه می شوند. این است که آن تعبیر نامأنوس اصیل تر هست. ما در بحث تحریفات این را من مکرر گفته ام که روند تحریفات تبدیل نامأنوس به مأنوس است. این قانونی است که مکرا این در ذهنم بود که یک همچین قانونی وجود دارد و خیلی هم روی این قانون تکیه می کردند. بعد دیدم که یک کسی به نام تنّاهی هست. از این سنی ها از این مصححین کتاب و اینها یک مقاله خوبی در مورد قواعد تصحیف و تحریف نوشته است که من در مقاله ای در مورد تصحیف و تحریف نوشتم در دانشنامه جهان اسلام از او زیاد نقل کرده ام. تناهی دیدم که می گوید که مهمترین قاعده، آن هم همین را دارد و می گوید من چیزی را که به تجربه درک کردم این تبدیل نامأنوس به مأنوس مهم ترین قاعده باب تحریف است و اینها. خیلی قاعده مهمی است این قاعده در باب تحریف. یکی از نکاتی که تبدیل نامأنوس به مأنوس هست یک علتی که این قاعده دارد این است که ذهن انسان نامأنوس را بر نمی تابد اصلا مأنوس دریافت می کند. عبارت نامأنوس را مأنوس دریافت می کند. حالا توضیحات مفصلی دارد این مطلب من جمله اینکه اصلا در یک جایی خواندم که در چشم پزشکی این مطلب ثابت شده است که انسان موقع دیدن یک متن فقط از قسمتی از آن متن تصویری در ذهنش شکل می گیرد. بقیه تصویر را با مأنوسات خودش پر می کند. این باعث می شود که انسان مأنوس به جای آن عبارتی که دیده است عبارت مأنوس را جایگزین کند. این یکی از نکاتی است که تبدیل نامأنوس به مأنوس را دنبال می کند. یکی از نکات دیگر نکته ای هست که امروز عرض کردم. عبارت های نامأنوس نیازمند ترجمه در ذهن است. انسان عبارت را که می بیند اول عبارت را در ذهن، چون فقط نمی خواهد استنساخ کند و عبارت را می فهمد و مینویسد این است که عبارت را در ذهن ترجمه می کند و این ترجمه کردن گاهی اوقات باعث می شود که نامأنوس به مأنوس تبدیل بشود یا مأنوس بعد از نامأنوس اضافه بشود که منشأ هر دو هم منشأ زیاده می تواند باشد و هم منشأ تبدیل می تواند باشد. منشأ هر دو هم می تواند باشد. این است که ما حجب الله عن العباد به دلیل نامأنوسی به طور طبیعی تبدیل می شود در ذهن مخاطب ترجمه می شود به ما حجب الله علمه عن العباد و این ترجمه روی کاغذ می آید.

برعکسش طبیعی نیست که ما حجب الله علمه تبدیل بشود به ما حجب عن العباد. این نکته را هم در نظر بگیرید که در بحث تحریف و تصحیف این نکته را می گفتم. می گفتم که عوامل ایجاد تحریف گاهی اوقات عوامل دو طرفه است و گاهی اوقات عوامل یک طرفه است. یعنی چه؟ مشابهت دو لفظ یک عامل دو طرفه است. یعنی الحسن و الحسین شبیه هم هستند و حسن می تواند تبدیل به حسین شود و حسین می تواند تبدیل به حسن شود. هم عامل تبدیل حسن به حسین است و هم عامل تبدیل حسین به حسن. ولی این بحث ترجمه در ذهن عامل یک طرفه است. معمولا آن چیزی ترجمه می شود که نامأنوس باشد. مأنوس دیگر به نامأنوس ترجمه نمی شود. یک طرفه هست. جاهایی که عوامل تحریف یک طرفه باشد خیلی خوب هست برای به دست آوردن عبارت صحیح. این است که در ما نحن فیه، به نظر می رسد که این هم نکته دیگری هست که اقتضا می کند عبارت صحیح ما حجب باشد. این هم دو نکته.

نکته سوم نقل تحف العقول آنهم علمه ندارد. ولو حتی یعرفکموه هم در ذیلش دارد. ولی مجرد اینکه ذیل آن عبارت را دارد آن باعث نمی شود که کلمه علمه را در اینجا ما، آن علمه ندارد. که اتفاقا با توجه به اینکه در ذیلش حتی یعرفکموه دارد معنایش این است که یک نقل مستقلی است به کافی ربطی ندارد. این نقل مستقل، آن هم علمه ندارد. این است که مجموع این جهات را که ضمیمه کنیم مطمئنا عبارت حدیث ما حجب الله عن العباد هست و کلمه علمه زائد است. این مرحله اول بحث.

مرحله دوم بحث در مورد سند است. در مورد سند یک بحث سند کافی هست که سند توحید هم تمام افراد واقع در سند کافی را دارد و یک بحث احمد بن محمد بن یحیی ای است که در سند توحید اضافه است. خب احمد بن محمد بن یحیی را بنابراینکه اکثار روایت شیخ صدوق دلیل بر وثاقت هست، وثاقتش ثابت می شود و بحث خاصی ندارد. یک روش های دیگری مانند تعویض اسناد و اینها گاهی اوقات برای تصحیح این می آید و آن را حالا من در حدیث رفع به آن می پردازم چون آقای صدر آنجا مفصل در حدیث رفع از راه های تعویض سند خواسته است احمد بن محمد بن یحیی را درست کند آن را حالا بحثش را آنجا ما دنبال می کنیم. عمده اکثار روایت صدوق از احمد بن محمد بن یحیی

است اینها انسان های معمولی نیست. ما اگر مثلا سی چهل تا روایت یک کسی از یک نفر نقل کند دلیل بر وثاقت بگیریم ممکن است کسی آنجاهامناقشه کند که سی چهل تا کافی نیست و امثال اینها. ولی امثال احمد بن محمد بن یحیی کسانی هستند که استاد های اصلی شیخ صدوق هستند. شما ده تا استاد برای شیخ صدوق بخواهید نام ببرید یکی اش همین احمد بن محمد بن یحیی عطار است. اینجور استادهای اصلی را

سوال: عطار یا امران اشعری؟

پاسخ: آن به این ربطی ندارد و طبقه اش هم اینجا نیست. آن محمد بن احمد بن یحیی استاد پدرش است. یعنی این دو طبقه

این احمد بن محمد بن یحیی عطار با توجه به اکثار روایت صدوق نمی دانم مؤیدا به ترضی که صدوق از او می کند. ما ترضی را دلیل نمی دانیم ولی به عنوان تعیین خوب است. اینها بر وثاقتش کافی است. اما سند مشترک بین کافی و توحید، مشکلش در ابی الحسن زکریا بن یحیی است. در مورد این شخص ما در جلسه قبل بحث هایی را مطرح کردیم ما گفتیم که نمی شود گفت که مراد از این شخص زکریا بن یحیی واسطی است. با وجود اینکه آن توثیق شده است. اینجا در کلام آقای حائری در حاشیه مباحث الاصول ایشان این را مطرح کرده اند که اینجوری بحث را طرح می کنند می گویند ولو ذاتا ممکن است ما بگوییم منصرف به یکی از این دو نفر است. یا زکریا بن یحیی التمیمی که نجاشی توثیق کرده و طریق برای او ذکر کرده است، یا زکریا بن یحیی الواسطی هست که باز هم او را توثیق کرده و طریق برایش ذکر کرده است. ولی اینجا به دلیل تعبیر ابی الحسن ای که اضافه کرده است این انصراف صحیح نیست. اگر انصراف ذاتی را هم بپذیریم این انصراف صحیح نیست. حالا بعد در مورد آن ادامه اش صحبت می کنیم. اینکه ایشان زکریا بن یحیی الواسطی را هم پایش را وسط کشیده است و ما صحبت نکردیم علت داشت که ما صحبت نکردیم. چون زکریا بن یحیی التمیمی طبقه اش متأخر هست از این کسی که در سند ما واقع هست. از راویان امام صادق نیست. راوی اش حمید بن زیاد عن ابراهیم بن سلیمان از او نقل می کند. حمید بن زیاد متوفی 310 است. ابراهیم بن سلیمان هم به طور طبیعی باید 280 باشد.

مشایخ ابراهیم بن سلیمان باید وفاتشان حدود 250 و اینها باشند. خیلی فاصله دارند تا اصحاب الصادق و امثال اینها. این زکریا بن یحیی التمیمی علاوه بر اینکه در اینجا در رجال نجاشی صفحه 173 رقم 455 که ترجمه همان زکریا بن یحیی الواسطی هست در سه جای دیگر رجال نجاشی هم وارد شده است. هر سه جای آن هم راوی اش ابراهیم بن سلیمان است. یکی صفحه 237 رقم 628 یکی صفحه 444 رقم 1198 و همچنین صفحه 451 رقم 1219 که البته در این مورد آخر کلمه سلیمان به سالم تصحیف شده است. ابراهیم بن سالم خزاز که ابراهیم بن سیلمان خزاز درست است. این است که ما این را نیاوردیم چون این اصلا حتما اراده نشده است. آقای حائری اینجوری می فرمایند که اگر ذاتا هم ما بگوییم که زکریا بن یحیی به یکی از دو نفری که در رجال نجاشی وارد شده است انصراف دارد، با توجه به اینکه کنیه ابو الحسن را ذکر کرده است این انصراف را از بین می برد. به دلیل اینکه ممکن است چون در مورد هیچ یک از آن دو نفر کنیه ابو الحسن ذکر نشده است. و ممکن است که اصلا مکنّی به ابوالحسن نبوده است و ذکر کنیه ابوالحسن برای این هست که بگوید که آن انصرافی که زکریا بن یحیی دارد، منصرف الیه در اینجا اراده نشده است. ذکر کنیه برای خلاصه دفع انصراف باشد. خب من بعید می دانم خیلی این احتمالی که ایشان مطرح کرده اند اینکه با کنیه بخواهند تمییز بدهند یک راوی را. معمولا آن چیزی را که برای تمییز است یا اسم جد می آورند یا لقب می آورند. اینکه تنها مشخصه ای که راوی داشته باشد کنیه اش باشد و با کنیه بخواهند راوی را تمییز بدهند خیلی مستبعد است. من یادم نمی آید که جایی کنیه وسیله تمییز یک راوی باشد.

سوال: با توجه به اینکه هیچ کدامشان کنیه ندارند

پاسخ: نه، ذکر نشده است اینجا

سوال: یعنی همان دیگر

پاسخ: نه ذکر نشده است اینجا احتمالا ممکن است کنیه شان ابو الحسن باشد. ایشان احتمالش را مطرح می کند.

سوال: با توجه به اینکه در آن دو تا ذکر نشده است دیگر خیلی ...

پاسخ: نه ایشان می گوید شاید فقط بحث احتمال مطرح می کند. ولی ذاتا اینکه با کنیه بخواهند دخل کنند به خصوص باید کسی باشد که به کنیه معروف باشد. هیچ جایی ابو الحسن زکریا بن یحیی وجود خارجی ندارد. اینکه بگوییم یک نفری بوده است به نام زکریا بن یحیی با کنیه ابو الحسن هم معروف بوده است و این کنیه او را از دیگران تمییز می داده است. خیلی خیلی مستبعد است که این است که من بسیار مستبعد می دانم که آوردن کنیه ابو الحسن برای مشخص کردن این زکریا بن یحیی باشد. بله، اصل مطلب همان مطالبی بود که قبلا عرض کردم. در جلسه سابق گفتیم که این که زکریا بن یحیی به واسطی مرادش نمی توانیم بگوییم واسطی است دو سه تا اشکال دارد. اولا مجرد صاحب کتاب بودن دلیل اشتهار نیست. ثانیا مجرد صاحب کتاب بودن دلیل عدم اشتهار نیست. ثالثا انصراف همیشه به جهت اشتهار نیست. یعنی مطلق گذاشتن همیشه به جهت این نیست که نام به جهت اشتهار مطلق نمی زنند. مطلق گذاشتن خیلی وقت ها به جهت اعتماد به سند قبلی است و این ممکن است با توجه به اینکه داود بن فرقد از ابی الحسن زکریا بن یحیی، اصلا زکریا بن یحیی نام هیچ روایت دیگر ندارد، این ما نمی توانیم چیزی ممکن است در یک روایت قبلش مشخصاتش را ذکر کرده باشد قطعا انصرافش به دلیل اشتهار نبوده است. اگر اشتهار داشته باشد باید داود بن فرقد زیاد روایت کرده باشد. داود بن فرقد که فقط همین روایت را داشته باشد این را بگوییم یک شخص معروفی، یا باید معروف علی وجه الاطلاق باشد که آن چنان شخص معروفی که علی وجه الاطلاق معروف باشد ما نداریم. یا لااقل در مورد خصوص داود بن فرقد باید مشهور باشد که تنها همین یک روایت را داریم و هیچ جای دیگر داود بن فرقد روایت ندارد از زکریا بن یحیی. این است که مشکل است که این روایت را بتوانیم از جهت سندی تمام کنیم. خب بحث سندی اش تمام.

اما بحث فقه الحدیثی اش. بحث فقه الحدیثی اش یک مقداری حالا اینکه کدام یک از بحث هایی که در مورد مفاد است در فقه الحدیث قرار بدهیم و کدامش را به نحوه دلالت دیگر ذوقی است. حالا بعضی بحث ها را به عنوان فقه الحدیث طرح می کنیم و می توانید شما آنها را در دلالت ذکر کنید. ولی بیشتر من آن بحث هایی را که آقایان به طور متعارف در

دلالت ذکر کرده اند، آن را در بحث دلالت ذکر می کنم. بحث هایی که خودم به ذهنم می رسد آنها را بیشتر در همان فقه الحدیث مطرح می کنم.

عرض کردم ماحجب، دو معنا دارد. حجب، هم به معنای منع است و هم به معنای سطر است. که عرض کردم ممکن است بگوییم که سطر به معنای منع العلم است. نه اینکه یک معنای مستقلی باشد ولی حالا خیلی مهم نیست. می شود حجب را به اعتبار،، اصل معنای حجب به معنای منع است. حاجب به معنای دربان به اعتبار اینکه مانع است از اینکه افراد وارد شوند به آن می گویند حاجب. حاجب به معنای مانع حاجب که در وضو و اینها می گوییم باید رفع الحاجب بشود. حاجب به معنای ابرو که نمی گذارد کثافات و آب و این چیزها وارد چشم بشود. اینها همه به معنای مانع و امثال اینها است. کلمه حجاب، هم به معنای مانع از فرض کنید یک، حجاب به معنای پرده است. پرده ای که گذاشته می شود هم به معنای مانع این که از این طرف به آن طرف شخص برود و هم به معنای مانع رؤیت است. به هر دو معنا اینها به هر دو اطلاق حاجب، حجاب به معنای پرده اطلاق شده است. خب بحث این هست که اینجا ماحجب الله به کدام معنا هست. آیا به معنای منع است یا به معنای سطر است یا به معنای منع العلم هست؟ پاسخ مطلب این مطلب در گرو توجه به یک نکته است. آن این است که موضوع عنهم، چه چیزی موضوع است؟ موضوع در مقابل مکتوب است. یک چیزی که مکتوب است یک چیزی که موضوع است. در اصطلاح روایات متعلق کتب و وضع افعال است. نه متعلقشان احکام. هیچ وقت در روایات گفته نشده است کتب الله وجوب الصلوه. در بعضی روایت های شاذ به طور نادر شبیه این تعبیر، خیلی نادر، روایت های شاز. ولی آن چیزی که به طور شایع هم در آیات و هم در روایات دیده می شود کتب الله الصلوه، کتب الله الصوم و امثال اینها است. در مقابلش آنها وضع عن الحائز الصلوه. خود افعال هستند که متعلق کتب و وضع هستند. و این افعال مسطور بودن در موردشان باید به معنای مجازی معنا کنیم. مسطور بودن فعل که مسطور نیست. حکم فعل مسطور است. این را باید اگر بخواهیم ماحجب را به معنای ما سطر بگیریم، این را باید بگوییم ما سطر الله عن العباد فهو موضوع عنهم، این را باید اینجوری معنا کنیم که آن فعلی که حکمش مسطور است فهو موضوع عنهم. یک حکم باید اینجا در تقدیر بگیریم. خب

تقدیر خلاف قاعده است خلاف اصل است. و همین اقتضا می کند که این حجب به معنای منع باشد.

سوال: .. علم به حکم است.

پاسخ: خب حجب را به معنای یکی از معنای حجب قرار شد که سطر بگیریم. آن خیلی مهم نیست آن یک تقدیر شایعی است. یعنی اگر ما علم را هم بگوییم که از باب تقدیر علم است چون تقدیر شایعی است آن خیلی مهم نیست آن تقدیرش. ولی تقدیر حکم گرفتن دیگر تقدیر شایعی نیست. آن دیگر خیلی مستبعد هست. مؤید این مطلب این هست که اصلا شبیه این تعبیرات هم در روایاتی وجود دارد کلمه موضوع و امثال اینها به کار رفته است شبیه موضوع عنهم. همه جا به معنای این هست که آن چیزی که به آن قدرت ندارید. که ملا رفیعا در آن توضیح این احتمال را گفتیم ملا رفیعای نائینی ابتدا این احتمال را مطرح کرده است می گوید که شاهدش هم روایاتی که این مطلب را، به روایت حمزه بن طیار اشاره می کند. این روایت حمزه بن طیار مشابهش یکی خود همان روایت حمزه بن طیار هست که در آن این هست،

**مَا أُمِرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ وَ کُلُّ شَیْ‌ءٍ أُمِرَ النَّاسُ بِهِ فَهُمْ یَسَعُونَ لَهُ وَ کُلُّ شَیْ‌ءٍ لَا یَسَعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ**

 کل شیء لا یسعون له فهو موضوع عنهم. در کافی جلد 1 صفحه 164 رقم 14. این مضمون در تفسیر عیاشی وارد شده است. عن الحلبی عن زراره و حمران و محمد بن مسلم عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلام که از این افراد متعدد نقل شده است که البته غلط چاپی هم دارد. حالا غلط چاپی یا غلط نسخه ای. عبارت چیز این است.

**ما امر الناس الا یرون سعیهم.**

که الا بدون سعتهم است.

**و کل شیئ امر الناس فاخذوا به فهم موسعون له**.

حالا موسعون یا یسعون له آن خیلی هر دو درست است. بعد هم می گوید که

**و ما یمنعون له فهو موضوع عنهم.**

و یمنعون له، این همان لا یسعون له است و باید همین جور، و ما لا یسعون له باید باشد. یمنعون له تعبیر بعدی است. این باید ما یمنعون له ما لا یسعون له باشد. فهم موضوع عنهم این تفسیر عیاشی جلد 2 صفحه 104 است.

قشنگترین تعبیری که در این مورد وارد شده است تعبیر توحید است. صفحه 347 رقم 6 که محمد بن علی الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند. رو همین جهت من احتمال می دهم که آن در تفسیر عیاشی آن که می گوید عن الحلبی عن زراره و حمران و محمد بن مسلم عن ابی جعفر و ابی عبدالله، عن الحلبی اش عن زراره و زراره باشد. عن الحلبی و زران و حمران و محمد بن مسلم. چون معمولا تفسیر عیاشی به راوی آخر اختصار می کند. اینکه یک راوی قبلش را هم آورده باشد یک قدری نامأنوس است. فکر می کنم این باشد. الحلبی و زراره و حمران و محمد بن مسلم. حلبی اش هم همین محمد بن علی الحلبی باشد که در این نقل دیگر است. محمد بن علی الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام. فقط این یک تکه اش را آورده است و کل روایت را به تفصیل نیاورده است. می گوید ما امر الناس الا بدون سعتهم و کل شیئ امر الناس بأخذه فهم متسعون له. این بأخذه قشنگتر از این تعبیراتی است که در فأخذوا به دارد. کل شیء امر الناس فأخذوا به. این بأخذه قشنگتر است. کل شیء امر الناس بأخذه فهم متسعون له و ما لا یتسعون له فهو موضوع عنهم. من «ما» یادداشت نکردم ولی باید یک «ما» داشته باشد. یا کل شیء لا یتسعون له یک همچین چیزی می خواهد. توحید صفحه 347 رقم 6. این هم یک تعبیر دیگری که، یک تعبیر دیگری در روایت حمزه بن حمران دارد. کل شیء لا یتیقونه فهم عنهم موضوع. تعبیر عنهم موضوع و این تعبیراتی که چیزها هست همه در این فضا و اینها همه در مورد تکلیف بما لا یطاق می گوید که آن چیزی که تکلیف بمالا یطاق هست آن موضوع است. بنابراین عرض من این است که با توجه به اینکه وضع و رفع به افعال تعلق می گیرند و حجب به معنای سطر، متعلقش حکم است ایجا ظاهرا حجب به معنای منع است و این عبارت به معنای ما لا یتیقون است. و ربطی به آن بحث هایی که ما داریم ندارد. خب این فقه الحدیث این روایت. حالا یک بحث دیگری در مورد فقه الحدیث هست که حالا اینکه می گوییم فهو عنهم

موضوعٌ، حالا فرض کنید این مربوط به ما نحن فیه باشد. مفاد عنهم موضوع چیست؟ یعنی عقاب نمی شود؟ یا اینکه خود آن حکم برداشته شده است؟ آن تکلیف برداشته شده است که این تأثیر دارد در اینکه بگوییم احکام تکلیفیه را فقط شامل می شود یا احکام وضعیه را هم شامل می شود. حالا ما که می خواهیم بگوییم که اصلا ربطی به این بحث ندارد. در چیزی که ما گفتیم مطلب واضح است ولی بنابر این که این مربوط به این بحث باشد چون این خیلی دخالت دارد که حتی حدیث رفع هم شبیه همین را بحث خواهیم کرد که آیا حدیث رفع اختصاص دارد به احکام تکلیفیه یا احکام وضعیه را هم می گیرد؟ حالا این مقداری که اینجا هست فردا در موردش انشاءالله صحبت می کنم همچنین کلامی که مرحوم آقای صدر در اینجا در مورد نحوه استدلال این روایت آورده اند.آن را البته عرض می کنم همه این ها رو مبنای این هست که این روایت ربطی به ما نحن فیه داشته باشد ولی با توجه به توضیحی که ما دادیم این روایت اصلا ربطی به ما نحن فیه ندارد ولی خب حالا علی المبنا بحث هم بکنیم بد نیست. این است که فردا فقط همان عرض کردم همان مقداری که خود آقای صدر پذیرفته اند. سه چهار وجه ایشان ذکر می کنند سه تا از آنها رد می کنند و یک وجه را خودشان می پذیرند و بعد دنبال می کنند و امثال اینها. آن تکه را انشاءالله فردا در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا ممحمد و آل محمد